

لغت نامه کتابمقدس

اقتباس از New Bible Dictionary

افشین لطیف زاده

فهرست مطالب

لوگوس - کلام - پیام	محبت در عهدجدید	محبت در عهدعتیق
ایمان	شادی	شکیبایی
خویشنداری	امید	لطف الهی
بخشش	یوبیل	پرستش
عدالت یا پارسایی	کفاره	اطاعت
فرزند خواندگی در عهدعتیق	ابا	صلیب
فروتنی		فرزند خواندگی در عهدجدید

✚ محبت در عهدعتیق

زبان عبری حاوی واژگان مختلف برای مقوله محبت است که طیف وسیعی از محبت انسانها به یکدیگر (رومیان ۹:۱۷)، عشق خدا به انسان و عشق انسان به خدا را در بر می‌گیرد. آنچه در بررسی محتوای این محبت چه از نقطه نظر الهی و یا انسانی حائز اهمیت است تأکید آن بر اهمیت نزدیکی رابطه و شخصیت‌ورزی آن است. به بیان دیگر محبت در عهدعتیق معطوف به دیگری است (تثنیه ۵:۶)، نیرویی است که شخص را به سوی کنشی برای خیر دیگری به پیش می‌راند.

شایان توجه است که موضوع محبت خدا در عهدعتیق در اکثریت موارد متوجه جمع و نه فرد است (تثنیه ۴:۳۷؛ مزمور ۸:۱۷ و اشعیا ۴۳:۴). در واقع محبت خدا به قومش بیانگر توجه او به یکایک اعضای تشکیل‌دهنده این قوم می‌باشد.

عشق الهی در عهدعتیق به گونه‌ای به تصویر کشیده شده است که حاضر است تا برای معشوق خود رنج بکشد (هوشع ۱-۳) و عمیق‌تر از حتی محبت مادر به فرزند خویش است (اشعیا ۴۹:۱۵). عشق الهی ریشه در شخصیت خدا دارد و مانعی را در برابر خویش نمی‌شناسد. از این رو ناطاعتی انسان

نمی‌تواند خدا را از عشق خویش باز دارد (هوشع ۱:۱۱-۴ و آیات ۷-۹ و ارمیا ۳:۳۱). بنابراین نقطه آغاز محبت و عطوفت الهی خود خداست (تثنیه ۴:۳۷ و ۱۵:۱۰ و اشعیا ۴:۴۳). محبت خدا امری خودجوش است و نیروی محرکه آن نه جاذبه و ارزش ذاتی معشوق بلکه خلاقیت بی‌پایان خود خداست که به معشوق ارزش می‌بخشد (تثنیه ۷:۷). آن هنگام که عشق الهی متوقف گردد (هوشع ۱۵:۹) خداوند قوم خویش را ترک کرده است.

بنابراین انجام آداب و مناسک مذهبی در عهدعتیق بیانگر طرقی است که شخص به واسطه آنها وفاداری قلبی و وقف خود را به خدا ابراز می‌کرد (تثنیه ۵:۶ و ۶:۳۰). زیرا اطاعتی که خدا از قومش طلب می‌کرد می‌بایست از قلبی شاد و مشتاق برمی‌خاست (مزمور ۱:۱۸ و ۱:۱۱۶). اطاعتی که بنیان آن را محبت معطوف به خدا شکل می‌دهد و تنها خود خدا قادر به قضاوت اصالت عشق ما نسبت به اوست (تثنیه ۱۳:۵۳).

✚ محبت در عهدجدید

در عهدجدید رایج‌ترین واژه برای بیان انواع محبت (محبت خدا به انسان، انسان به خدا و انسان به انسان) "آگاپه" است. شایان ذکر است که این واژه به‌ندرت در ادبیات کلاسیک یونان به کار می‌رفته و در معدود دفعاتی که به چشم می‌خورد، خبر از خالص‌ترین محبت دلدار به‌سوی دلدادۀ بی‌نظیر خود می‌کند. در واقع کاربرد این واژه در عهدجدید به‌خاطر ترجمه "هفتاد" است که در آن واژه محبت در زبان عبری را در غالب موارد، آگاپه ترجمه کرده است. از این‌رو، برای درک صحیح محتوای معنای محبت در عهدجدید باید به مفاهیم عهدعتیقی آن پرداخت زیرا که این واژه غرق در مفاهیم و معانی عهدعتیق آن است. واژه دیگر محبت در عهدجدید "فیلئو" است که بیشتر به‌معنای علاقه و یا انجام کاری رضایت‌بخش است (یوحنا ۳:۱۱ و ۳:۳۶؛ مکاشفه ۱۹:۳؛ متی ۵:۶). اما نمونه‌های بسیاری در عهدجدید به چشم می‌خورد که در آن دو واژه آگاپه و فیلئو به‌شکل مترادف به کار رفته‌اند. برای نمونه در انجیل یوحنا ۱۵:۲۱-۱۷ بازی با دو واژه فوق به‌خوبی به چشم می‌خورد.

در انجیل هم‌نظر واژه‌های آگاپه و فیلئو به کرات به کار نمی‌رود. در واقع محبت خدا در عمل، با نمایش رحمت او به گناهکاران (لوقا ۱۱:۱۵ به بعد؛ ۱۰:۱۸ به بعد) و همچنین شفقت او به مریضان و محتاجان (مرقس ۴:۱؛ لوقا ۱۳:۷) به‌تصویر کشیده می‌شود. عیسی خود بر اعتقاد بنیادین یهود مبنی بر باور عشق خدا و نمایاندن آن در عمل صحنه‌گذار (مرقس ۲۸:۱۲ به بعد). اما برای عیسی واژه‌ای که بهتر رابطه انسان و خدا را توضیح می‌داد "ایمان" بود. ایمانی که نمایانگر توکلی فروتنانه به‌سوی خداست (متی ۲۲:۹؛ مرقس ۴:۴۰).

لازم به یادآوری است که محبت خدا در عهدعتیق معطوف به قوم اسرائیل بود، اما در عهدجدید محبت خدا بُعد وسیع تری به خود می‌گیرد و اسرائیل جدید یعنی کلیسا را در بر می‌گیرد (غلاطیان ۱۶:۷؛ افسسیان ۵:۲۵). در واقع کل جهان موضوع محبت و عشق خداست (یوحنا ۳:۱۶؛ ۱۶:۶). از سوی دیگر محبتی که در عهدجدید به تصویر کشیده می‌شود "دشمنان" را نیز شامل می‌شود (متی ۵:۴۴؛ لوقا ۶:۲۷). محبت به دشمنان فراتر از عواطف منفی خود دست به عمل می‌زند و خیر دشمن خود را طالب است.

عیسی از پیروان خود می‌خواهد که با اسلحه محبت به مرزهای نفرت و تاریکی حمله کنند تا بدین‌سان محبت خدای پدری به تصویر کشیده شود که رحمت خود را بر بدان و نیکان یکسان می‌تاباند (متی ۵:۴۳-۴۸).

✚ لوگوس - کلام - پیام

برای درک واژه "لوگوس" باید پیش‌زمینه‌های یونانی و یهودی آن را بررسی کرد. در ادبیات یونان لوگوس حاوی تنوع قابل ملاحظه‌ای از معانی است. هراکلیتویس، لوگوس را قدرت الهی برای بخشیدن انسجام، معنا و یکپارچگی به کائنات تعریف می‌کند. برای او لوگوس محور نظم کائنات است. فیلسوفان رواقی، لوگوس را "عقل کل" می‌دانستند که به واسطه آن کائنات خلق و اداره می‌شدند. برای رواقیون، لوگوس، علت‌العلل نظام آفرینش تلقی می‌شد. فیلون فیلسوف یهودی نیز لوگوس را نقشه خدا و قدرت او برای خلق و تداوم خلقت تعریف می‌کند.

شایان ذکرست که واژه لوگوس در ترجمه یونانی عهدعتیق موسوم به ترجمه هفتاد Dabar است. Dabar علت بنیادی همه چیز است که با "پیام و عمل" تجلی پیدا می‌کند (مزمور ۱۰۷:۲۰ و تثنیه ۳۲:۴۶-۴۷). برای درک بهتر این واژه ضروری است که به پیش‌زمینه‌های اعتقادی یهودیان پیرامون مفهوم حکمت اشاره کرد زیرا که یکی از مفاهیم بنیادی لوگوس حکمت می‌باشد. بنابر اعتقاد یهودیان خدا از طریق حکمت خود جهان را خلق کرد، از این‌رو حکمت، ریشه در ذات خدا دارد. این حکمت در تورات به عالی‌ترین شکل ممکن جلوه‌گر می‌شد. در واقع کتب حکمتی عهدعتیق الهیات خلقت را ترسیم می‌کنند. اما در عهدجدید حکمت الهی در مسیح تجلی می‌یافت و عهدجدید فراتر از آن خود مسیح را به‌عنوان حکمت خدا معرفی می‌کند (لوقا ۲:۴ و مرقس ۶:۲ و اول قرن‌تیاں ۱:۳۰). بدین‌سان آنچه در عهدعتیق ریشه در ذات خدا داشت حال در مسیح تجسم پیدا می‌کند.

مسیح همچون حکمت، عامل خلقت است (یوحنا ۱:۳ و ۱۰). مسیح پیام و کلام خدا (لوگوس) به بشرست (یوحنا ۱:۱). در او نقشه و هدف الهی برای بشر نمایان می‌شود. در مسیح تفکر خدا پدیدار

می‌گردد. سؤالی که با آن روبرویم آن است که چرا یوحنا به‌جای واژهٔ حکمت از لوگوس استفاده کرد؟ به این سؤال می‌توان از چند بُعد پاسخ داد.

اولاً، لوگوس مفهوم حکمت را نیز در خود داشت و به‌علت حیطةٔ معانی وسیع‌تر انتخاب بهتری بود. ثانیاً، یهودیان تورات را سمبل حکمت می‌دانستند، حال آنکه تجلی غایی این حکمت در مسیح می‌بود، از این‌رو واژهٔ لوگوس گزیدهٔ بهتری به لحاظ بشارت برای مسیحیان تلقی می‌شد. از سوی دیگر، اطلاق ضمیر مؤنث به حکمت در عهدعتیق به‌خوبی نمی‌توانست تجلی لوگوس در مسیح را نمایان سازد.

لوگوس بیانگر ازلیت و پیش‌موجودیت مسیح است. لوگوس نمایانگر یگانگی ذات مسیح با خداست. لوگوس مکاشفهٔ تفکر و شخصیت خداست.

✚ شکیبایی

شکیبایی عطایی است الهی که خود را در مواجه شدن با ظلم و خصومت نمایان می‌سازد. خصیصهٔ شکیبایی را نباید با انفعال اشتباه گرفت زیرا که شکیبایی ریشه در محبت خدا دارد، محبتی که با شکیبایی متحمل دیگری است. در عهدعتیق، به‌دفعات به عبارت "خدای دیرغضب" بر می‌خوریم (خروج ۶:۳۴، اعداد ۱۴:۱۸، نحمیا ۹:۱۷، مزمور ۸۶:۵، ۸:۱۰۳، ۸:۱۴۵، یوئیل ۲:۱۳ و یونس ۲:۴). واژهٔ یونانی "ماکروتومیا" نیز به‌خوبی بیانگر نوعی عمل و شکیبایی است که خشم را مهار می‌کند.

خداوند نسبت به بشر گناهکاری که مستحق غضب و مجازات است، شکیباست (اشعیا ۹:۴۸ و هوشع ۸:۱۱). او قائل جنایتکار را محافظت می‌کند (پیدایش ۴:۱۵)، قوس و قزح خود را بر جهان آلوده به گناه می‌گستراند (پیدایش ۹:۱۱-۱۷ و اول پطرس ۳:۲۰) و بر قوم نامطیعش رحمت می‌کند. «ای افرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم... دل من در اندرونم منقلب شده و رقت‌های من با هم مشتعل شده است. حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان نی و در میان تو قدوس هستم پس به غضب نخواهم آمد» (هوشع ۹:۱۱-۸). خداوند با شکیبایی در انتظار پاسخ مثبت فرزندانش است (مرقس ۱:۱۲-۱۱، لوقا ۹:۱۳-۱ و ۳۴: رومیان ۹:۲۲). مسیحیان نیز می‌باید همچون خداوندشان شکیبایی پیشه کنند (متی ۱۸:۲۶-۲۹، اول قرنتیان ۴:۱۳، غلاطیان ۵:۲۲، افسسیان ۴:۱ و ۲، اول تسالونیکیان ۵:۱۴). شکیبایی که از نزاع می‌پرهیزد و در برابر محرکات گزنده از خود واکنش متقابل نشان نمی‌دهد.

شکیبایی الهی فرصتی است به بشر برای توبه و بازگشت (رومیان ۲:۴، ۲۲:۹، دوم پطرس ۳:۹). شکیبایی آتش‌بس الهی نسبت به گناهکارست تا او به خود آمده نزد خالق خویش باز گردد. عیسی مسیح نمونهٔ بارز تحمل و شکیبایی است، «پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود

داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم. و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. به او ببیندیشید که چنان مخالفتی را از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دل‌سرد نشوید» (عبرانیان ۱۲:۳-۱) و خود فرمود: او که تا به آخر متحمل و شکیباست، نجات خواهد یافت (مرقس ۱۳:۱۳، لوقا ۱۹:۲۱، مکاشفه ۱۰:۳).

شادی +

شادی چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید معرف وضعیتی است فراتر از عواطف صرف که در آن خداوند سرچشمه همه نیکویی‌ها و خوشی‌ها قلمداد می‌شود (مزمور ۱۱:۱۶، فیلیپیان ۴:۴ و رومیان ۱۳:۱۵). به یک معنا، شادی توشه زندگی مسیحی بر زمین (اول پطرس ۱:۸) و همچنین به یاد آورنده کیفیت حیات جاودانی است که شخص مسیحی در پادشاهی خدا از آن برخوردار خواهد بود (مکاشفه ۷:۱۹).

در عهدعتیق شادی با کل حیات ملی و مذهبی قوم اسرائیل ارتباط داشت. آن هنگام که قوم در رابطه مبتنی به عهد خود با یهوه بسر می‌بردند، شادی جزء لاینفک زندگی آنها بود. جشن‌ها و اعیاد گوناگون همگی گواه آن بودند که زیستن با یهوه سرشار از شادی و طراوت است. به قول مزمورنگار خوشا به حال آنانی که یهوه خدای ایشان است.

شادی تمامی ابعاد حیات قوم اسرائیل را در بر می‌گرفت، چه آن هنگام که برای عبادت به معبد می‌رفتند (مزمور ۴:۴۲، مزمور ۱-۸۱:۳) و چه زمانی که به شکلی خودجوش شادی خود را ابراز می‌کردند (مزمور ۱۶:۸). باید اذعان داشت که در یهودیت متأخرتر، (منظور نزدیک به تجسم خدا در مسیح) شادی در پرتو وقایع روزهای آخر تعریف می‌شد.

در عهدجدید و به خصوص در اناجیل هم‌نظر، شادی ثمره اعلان آغاز پادشاهی خداست. در بدو تولد عیسی مسیح (لوقا ۱۰:۲) و همچنین ورود مظفرانه او به اورشلیم (مرقس ۱۱:۹ به بعد، لوقا ۱۹:۳۷) و همچنین پس از رستاخیز مسیح (متی ۲۸:۸)، شادی کیفیتی لاینقطع است که در سرتاسر خدمت مسیح که همانا منادی پادشاهی خدا بود دیده می‌شود. در انجیل یوحنا، عیسی شادی خود را به دیگران ارزانی می‌دارد (یوحنا ۱۱:۱۵ و ۱۶:۲۴). در اعمال رسولان، شادی خصلت بارز کلیسای اولیه بود زیرا که آنان به وضوح شاهد اعمال عجیب و عظیم خدا در عرصه‌های مختلف بودند (اعمال رسولان ۱۳:۵۲، ۸:۸، ۳:۱۵). پولس رسول واژه شادی را در رابطه با سه واقعیت به کار می‌برد. نخست زمانی که شخص به مسیح ایمان می‌آورد و در ایمان خود رشد می‌کرد (اول تسالونیکیان ۲:۱۹ به بعد

و فیلیپیان ۲:۲). دوم، هنگامی که به خاطر ایمان به مسیح و رشد کلیسای او رنج را بر خود هموار می‌کنیم (کولسیان ۱:۲۴ و دوم قرنتیان ۱۰:۶). و سوم یادآوری این نکته که شادی ثمره عمل روح خداست و از این رو بادوام و پویاست (غلاطیان ۵:۲۲).

ایمان +

واژه ایمان در عهدعتیق با واژگان دیگری از جمله توکل، اعتماد و امید مترادف شده است. عهدعتیق همچون عهدجدید مبنای رابطه با خدا را تکیه و اعتماد بر او می‌داند (مزمور ۳:۳۷، ۱:۲۶ و امثال ۵:۳). تکیه و اعتماد بر همه منابع خارج از خدا در عهدعتیق نکوهیده شده است (امثال ۲۸:۲۶، حزقیال ۱۳:۳۳، هوشع ۱۰:۱۳، اشعیا ۱۷:۴۲). ارمیای نبی اعتماد بر بشر را به‌عنوان منبع امنیت به‌شدت محکوم می‌کند (ارمیا ۱۷:۱۵). مردان خدا در عهدعتیق اعتماد خود را نه بر خدایان، توانایی خود و یا قدرت صاحب‌منصبان می‌نهادند بلکه تنها بر خدا توکل می‌کردند و او را "صخره"، "قلعه"، "سپر" و "قوت نجات خود" قلمداد می‌کردند. در این راستا، ابراهیم از جایگاه ویژه‌ای در مقام ایمان برای یهودیان برخوردار است. او با اعتماد و توکل مثال‌زدنی خود نزد خدا پارسا شمرده شد (پیدایش ۱۵:۶) به‌گونه‌ای که نویسندگان عهدجدید به شرح و بسط ایمان ابراهیم پرداختند.

در عهدجدید، ایمان از جایگاه کلیدی برخوردار است. واژه یونانی ایمان *Pistis* و فعل آن *Pisteuō*. بیش از ۲۴۰ بار و *Pistos* صفت آن ۶۷ بار در سراسر عهدجدید به‌کار رفته‌اند. ایمان در عهدجدید به‌طور خاص معطوف به عمل نجات‌بخش خدا در عیسی مسیح است (یوحنا ۳:۱۶ و اعمال رسولان ۳۰:۱۶). ایمان تنها پذیرش یک‌سری حقایق پیرامون خدا نیست، بلکه اعتماد و تسلیم قلبی به مکاشفه خدا در عیسی مسیح است. ایمان در عهدجدید حالتی استمراری دارد به بیان دیگر شخص باید دائماً در وضعیت اعتماد و اتکا به خدا باشد. یکی دیگر از مفاهیم زیبای ایمان، بُعد جمعی و گروهی آن است. قوم خدا با یکدیگر عامل مولد ایمانند. در عهدجدید هر جا که خدا به میدان آمده، ایمان نقشی کلیدی را ایفا نموده است. ایمان مجرای شفای الهی، اخراج دیوها، آمرزش گناهان، ریزش روح‌القدس، آغاز مأموریت کلیسا و معیار پذیرش در حضور خداست.

نویسنده رساله عبرانیان در باب ۱۱ قهرمانان ایمانی را به تصویر می‌کشد که علی‌رغم رنج و جفا به وفاداری خود ادامه دادند. یعقوب نیز به نفی ایمانی می‌پردازد که هیچ ارتباطی با زندگی و اعمال ما ندارد (یعقوب ۲:۲۴).

بدون شک ایمان یکی از مهم‌ترین مفاهیم کتاب‌مقدس است. ایمان پرشی بدون قید و شرط به آغوش رحمت خداست. پرشی که در خلاء صورت نمی‌گیرد. پرشی که تاریخ گواه آن است که خدای تاریخ هرگز وفاداران خود را از آغوش گرمش محروم ننموده است.

فیض و لطف الهی مفاهیم دیگری نیز از جمله بخشش، نجات، تجربه حیات، توبه و محبت خدا را در بر می‌گیرد. واژه عبری آن به معنای "وفاداری" و یا "محبت پابرجای"، محبوب به محبوبه خویش است. لطفی که محبوبه شایستگی دریافت آن را ندارد زیرا که همیشه علیه محبوب خود طغیان کرده است اما دلدار برای عشق و لطف خود دلایلی دارد که دل داده از آن بی‌خبرست. لطف الهی همیشه فراتر از بایدهای اخلاقی و ضوابط مذهبی عمل کرده است (تثنیه ۷:۷ و ۸). در نوشته‌های انبیا قلب و روح تازه، ثمره لطف خداست (حزقیال ۲۶:۳۶؛ ارمیا ۳۱:۳۱-۳۴).

پاسخ طبیعی شخصی که از لطف الهی بهره‌مند می‌شود تجلی آن به دیگران است (تثنیه ۱۱:۱۶-۱۹:۲۴). لطف و فیضی که تنها اهل خانه خدا را در بر نمی‌گیرد بلکه جهان شمول است. عیسیای مسیح در مثل سامری نیکو به شاگردان خود آموخت که در نمایاندن لطف و فیض الهی حتی از چارچوب‌های اعتقادی خود خارج شوند و به آنانی که به اصطلاح در زمره "بیگانگان" قلمداد می‌شوند رحمت و لطف نشان دهند.

تجلی لطف الهی در گفتار، پندار و کردار تحقق می‌یابد. اگر در گفتار، و یا حتی در پندار ادعای برخورداری از لطف الهی را داریم اما در عمل و کردار آن را نشان نمی‌دهیم، کلام خدا اصالت چنین لطفی را زیر سؤال می‌برد (اول یوحنا ۳:۱۷ و ۱۸).

ایمان، واکنش انسان به لطف الهی است (رومیان ۲:۵ و ۹:۱۰؛ افسسیان ۲:۸) که خود را با نشان دادن محبت به دیگران به اثبات می‌رساند (غلاطیان ۵:۶). تار و پود مذهب کتاب مقدس ریشه در لطف و بزرگواری خدا دارد و بدون آن در واقع انجیل و خبر خوشی وجود ندارد.

بسیاری از متفکرین دنیامدار عهد باستان، امید را فضیلت قلمداد نمی‌کردند بلکه آن را صرفاً توهمی ناپایدار می‌دانستند که به زندگی نیروی مثبت کاذب زودگذری می‌بخشید. پولس رسول چنین مردمانی را بی‌امید می‌نامد (افسسیان ۲:۱۲ و اول تسالونیکیان ۴:۱۳) زیرا که آنان خدا را از زندگی خود خارج کرده بودند. مفهوم امید در کتاب مقدس برآیند عملکرد خدایی است که در تداوم با معنای حیات بشر حضور فعال دارد. چنین عملکردی وابسته به عمل انسان و شرایط او نیست بلکه تماماً معطوف به وعده‌های الهی است. برای نمونه هیچ عاملی نمی‌توانست ابراهیم و ساره را در کهن‌سالگی به ازدیاد نسل امیدوار کند. اما ایمان ابراهیم به خدایی که هیچ امری نزد او محال نیست و نیستی را به هستی می‌خواند سبب شد تا او در "امید" ناامیدی را به کنار بزند (رومیان ۴:۱۸).

در کتاب مقدس چشم‌انداز عمل خدا در گذشته و مشاهده عمل او در مسیح در زمان حال، اساس اطمینان برای تداوم کار خدا در آینده را به تصویر می‌کشد (دوم قرن‌تیان ۱:۱۰). به بیان دیگر، بهترین‌ها در راهند. در تعلیم عیسی مسیح، اشارات غیرمستقیمی به مقولهٔ امید وجود دارد. او به شاگردانش فرمود، نگران آینده نباشند چرا که آیندهٔ آن‌ها در دستان خدای مهربانی است که دوست‌شان دارد. رستاخیز مسیح از مردگان، امید شاگردان را احیایی بنیادین کرد. خدایی که مسیحیان نزد او دعا می‌کنند "خدای امید" نام دارد که قادر است شخص مؤمن را سرشار از شادی، آرامش و امید کند (رومیان ۱۵:۱۳). برخورداری از چنین امیدی، مؤمن را توانا می‌سازد تا از شادی‌های زودگذر و فانی چشم‌شسته (عبرانیان ۱۳:۱۴)، ره تقدس در پیش گیرد (اول یوحنا ۳:۲ و ۳) و با روحیه‌ای مثبت سختی‌ها را به‌جان بخرد. پرواضح است که چنین امیدی رابطهٔ تنگاتنگی با ایمان دارد. قهرمانان ایمان باب یازدهم رسالهٔ عبرانیان به‌واقع قهرمانان امید نیز هستند. در عهدجدید بارها سه واژهٔ ایمان، امید و محبت با هم ذکر می‌شوند (اول قرن‌تیان ۱۳:۱۳، اول تسالونیکیان ۳:۱، غلاطیان ۵:۵ و ۶، عبرانیان ۱۰:۶-۱۲ و اول پطرس ۱:۲۱ و ۲۲). امیدی که با محبت عجین است عاری از هر گونه خودخواهی است. بلی، ایمان، امید و محبت اصل زندگی یک مسیحی است.

✚ خویشتنداری

این واژه در بردارندهٔ تسلط بر واکنش‌های عاطفی است. برای مثال، یوسف در رویارویی با برادرانش احساسات خود را کنترل نمود (پیدایش ۳۱:۴۳). یکی از گروه‌های یهودی تبار به‌نام اس‌ن‌ها، حتی از ازدواج نیز پرهیز می‌کردند. در قرن اول، خویشتنداری، به‌عنوان طریقی برای پاک زیستن از لحاظ جنسی قلمداد می‌شد.

به‌واقع، بی‌عفتی نتیجهٔ عدم به‌عنان کشیدن نیازهای روانی و فیزیکی فرد بود. عهدجدید، روح‌القدس را عنوان نیروی محرکه پاک زیستن و تسلط بر خود معرفی می‌کند (غلاطیان ۵:۲۲-۲۳). عامل محرکهٔ دیگری که به خویشتنداری می‌انجامد، ایمانی است که به معرفت خدا ختم می‌شود (دوم پطرس ۱:۶). این واژه در عهدجدید، در برخی موارد به‌همراه کلمهٔ دینداری ذکر شده است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که خویشتنداری یکی از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی خداپسند قلمداد می‌شود (تیتوس ۲:۲ و ۱۲). در فرایند تقدیس، برخورداری از خویشتنداری فرد را در جادهٔ تقدس به پیش می‌برد (اول پطرس ۱:۱۳، ۵:۸ و اول قرن‌تیان ۹:۲۵). در واقع خویشتنداری، سرمشق‌گیری از مولای ما مسیحیان است که راهبر ما در مسیر ایثار و فداکاری برای دیگران است.

واژه پرستش به معنای ابراز تشکر و قدرشناسی قلبی است. در عهدعتیق پرستش در قالب "حمد و ثنا"، "عرض حال"، "تقدیم قربانی"، "نذر کردن" (نه به معنای معامله با خدا بلکه ابراز عملی تشکر) و "کلاً تقدیم خود"، بیان می‌شد. عهدعتیق به کرات بر لزوم پرستشی تأکید می‌ورزید که در آن برگزاری مراسم و آیین جایگزین حالت وجودی شخصی نگردد. اگر فرد صادقانه با تمام قلب خود در حضور خدا حاضر نمی‌شد، پرستش او مقبول نبود (مزمور ۴۰:۶-۸؛ عاموس ۵:۲۱-۲۴). در واقع پرستش، پاسخ انسان به عملکرد سرشار از فیض و رحمت خداست.

پرستش واکنش انسان به کنش خداست (عبرانیان ۱۳:۱۵ و انجیل مرقس ۱۰:۴۵) و هر چه این واکنش آگاهانه‌تر صورت گیرد، پرستش با محتواتر می‌گردد. عهدجدید نیز به صراحت تقدیم همه وجود و زندگی خود به خدا را پرستش قلمداد می‌کند (رومیان ۱:۱۲). به یک معنا، عملکرد غیر از آن در نقطه مقابل پرستش قرار می‌گیرد. عهدجدید نیز همچون عهدعتیق پرستشی که ما را نسبت به نیازهای نیازمندان بی تفاوت می‌کند، مزمت می‌نماید چرا که ابراز لطف و محبت به خدا می‌باید در خود شخص چنین رویکردهایی را نسبت به دیگران ایجاد کند.

ریشه‌یابی واژه یوبیل دشوار است. ظاهراً این کلمه در اصل از ریشه عبری "یوبیل" به معنی قوچ مشتق شده است، زیرا از شاخ قوچ در سال یوبیل به عنوان شیپور برای فراخوانی قوم خدا استفاده می‌شد. سال یوبیل پس از هفت دوره هفت ساله (سال‌های شبات)، در سال پنجاهم اعلام می‌شد. این سال به طور جامع در کتاب لاویان باب ۲۵ توضیح داده شده است.

فلسفه اعلان سال یوبیل بر دو رکن اقتصادی و الهیاتی استوار است. دلیل اقتصادی آن، حفظ نهاد خانواده و زمین بود. پس از آنکه قوم اسرائیل سرزمین کنعان را تصرف کردند، این سرزمین بر اساس تعداد طایفه‌های این قوم بین‌شان تقسیم شد. زمین اساسی‌ترین سرمایه‌ای بود که می‌توانست به هر طایفه یا خاندان تعلق داشته باشد. اگر اهالی طایفه‌ای دچار قحطی می‌شدند، می‌بایست از طریق همین سرمایه، یعنی از طریق زمینی که در اختیار داشتند به یکدیگر کمک می‌کردند. افراد یک طایفه در صورت نیاز حتماً می‌بایست قطعه زمین خود را به فردی از همان طایفه که خویشاوندشان بود می‌فروختند، با این آگاهی که - بر اساس قانون یوبیل - در نهایت خواهند توانست پس از گذشت ۵۰ سال، خودشان یا فرزندان‌شان دوباره آن زمین را از خریدار پس بگیرند (لاویان ۲۵:۲۳). بدین ترتیب قانون یوبیل باعث حفظ وحدت و یکپارچگی در بین قوم می‌شد. در این سال پرفیض، قرض‌ها

بخشوده می‌شد، بردگان آزاد می‌گشتند، و زمین -همانطور که توضیح دادیم- به مالکان اصلی آن بازگردانده می‌شد.

و اما دلیل الهیاتی یوبیل، این واقعیت است که صاحب‌اختیار اصلی زمین و به‌عبارتی صاحب و مالک تمام هستی ما در نهایت خودِ خداست. خدا همچون پدری است که به فرزندان خود با گشاده‌دستی می‌بخشد. زمین هدیه پدر است به پسر خویش. بنابراین از قوم خدا انتظار می‌رفت که با نگرستن بر خدای بخشنده و باگذشت، از سخاوت و گذشت او درس بگیرند و آن‌ها نیز با گشاده‌دستی و ترحم بر بی‌بضاعتان نظر کنند.

یوبیل مفهوم والایی است که پیشاپیش به مفهوم فیض مسیح اشاره دارد. هدف یوبیل احیا و آزادی بود و عیسی مسیح نیز در آغاز خدمت خود بر همین دو اصل تأکید ورزید (لوقا ۴:۱۶-۳۰). مسیح آمد تا نه فقط ما را از اسارت گناه آزاد کند، بلکه احیایی همه جانبه چه در بُعد اجتماعی و چه از لحاظ اقتصادی برای قوم خدا به ارمغان آورد. کسی که به فیض مسیح گناهانش بخشیده می‌شود، باید این بخشش را در همه عرصه‌های زندگی در عمل به اجرا بگذارد.

بخشش

بخشش در کتاب مقدس ریشه در ذات خدا دارد. عفو گناهکار و به‌یاد نیاموردن خطای او، از قلب خدای فیاضی ساطع می‌گردد که مشتاقانه در پی اعطای فرصتی دوباره به شخصِ خاطی است. از آنجا که خدای کتاب مقدس خدایی قدوس است، نمی‌تواند عدالت را زیر پا بگذارد و به‌یکباره گناه را ببخشد. این خدا در عهدعتیق به‌خاطر فیض و کرم خود، حیوانات قربانی را به‌جای جان خود شخص می‌پذیرفت. اما این فیض و کرم خدا در بخشش گناهان، در عهدجدید به اوج می‌رسد و خودِ خدا در وجود مسیح قربانی کامل گناه بشر می‌گردد. بدین ترتیب پایه و اساس بخشش در مسیحیت، بر واقعه‌ای ملموس و تاریخی استوار است.

خدایی که کتاب مقدس معرفی می‌کند، خدای عبوسی نیست که با اکراه و از سرِ ناچاری از گناه مخلوق خویش چشم‌پوشی کند. او از خطای انسان به‌عنوان بهانه‌ای استفاده نمی‌کند تا با به مجازات رساندن او، به اصطلاح درس عبرتی به مخلوق خود داده باشد. بلکه خدای کتاب مقدس حتی آنگاه که قومش از او نافرمانی می‌کنند و در برابر او می‌ایستند، باز لطف و رحمت خود را از آنان دریغ نمی‌دارد (نحمیا ۹:۱۷؛ دانیال ۹:۹). کتاب مقدس قاطعانه خدا را شخصیتی رحیم و رؤف معرفی می‌کند (خروج ۳۴:۶). خدایی که وقتی می‌بخشد، دیگر خطا و گناه را به‌یاد نمی‌آورد (مزمور ۱۰۳:۱۲؛ اشعیا ۳۸:۱۷، ۴۳:۲۵، ارمیا ۳۱:۳۴؛ میکا ۷:۱۹). اما بخشش در کتاب مقدس همواره فرایندی متقابل و دوجانبه است. برای برخوردار شدن از این بخشش باید قلبی نیازمند داشت. بخشش خدا گرچه کامل

است، اما بدون واکنش مناسب از جانب شخص خاطی و ابراز نیاز او برای دریافت چنین بخششی، بی‌تأثیر خواهد بود. دیگر آنکه کسی که بخشش الهی را تجربه می‌کند، باید او نیز دیگران را ببخشد (کولسیان ۱۳:۳؛ متی ۲۳:۱۸-۳۵). در واقع اگر روحیه بخشش بر رفتار و روابط فرد مسیحی حاکم نیست، باید جداً در رابطه خود با خدا تجدیدنظر کند (لوقا ۶:۳۷). به همین خاطر است که عیسی مسیح وقتی می‌خواهد طرز دعا کردن را به ما یاد دهد، از ما می‌خواهد به‌هنگام طلب بخشش از پدر آسمانی‌مان، خطاب به او اینطور دعا کنیم: «قرض‌های ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم...» (دعای ربانی، متی ۶:۱۲).

اطاعت

ریشه‌های عبری و یونانی این واژه در بردارنده مفهوم گوش سپردن و یا شنیدنی توأم با توجه به یک مرجع مقتدر است. عهدعتیق مکرراً بر شنیدن صدای خدا و سرسپردگی از آن تأکید می‌ورزد (مزمور ۱۱:۸۱ و ارمیا ۷:۲۴-۲۸). از این‌رو، ناطاعتی به معنای بستن گوش بر آوای الهی است. آوایی که انسان را به‌سوی در پیش گرفتن طریقی خاص در زندگی دعوت می‌کند تا همسو با مقاصد الهی به پیش رود. آدم اول به صدای خدا گوش جان نداد و سقوط بشر را به‌بار آورد، حال آنکه آدم دوم با شنیدن پیوسته ندای الهی سرنوشت دیگری را برای نسل بشر رقم زد (رومیان ۵:۱۹، اول قرن‌تیان ۱۵:۲۲). عیسی مسیح تا پای جان فرمان خدا را به‌پیش برد (فیلیپیان ۲:۸، عبرانیان ۵:۸ و ۱۰:۵-۱۰) و رفاقت با خدا را برای همه آنانی که به او ایمان آوردند به‌ارمغان آورد (رومیان ۵:۱۵-۱۹).

واژه‌های ایمان و اطاعت در اناجیل مترادفند (اعمال رسولان ۷:۶، رومیان ۶:۱۷، عبرانیان ۵:۹ و اول پطرس ۱:۲۲). به بیان دیگر، بی‌ایمانی، ناطاعتی قلمداد می‌گردد (رومیان ۱۰:۱۶، دوم تسالونیکیان ۸:۱، اول پطرس ۲:۸).

اطاعت مسیحی به‌معنای شبیه شدن به خدا از نظر اخلاقی است (اول پطرس ۱:۵ به بعد). اطاعت مسیحی یعنی سرمشق‌گیری از محبت و افتادگی مسیح (فیلیپیان ۲:۵ به بعد، افسسیان ۴:۳۲-۵:۲). در واقع اطاعت واکنش شخص نسبت به فیض سرشار الهی است (رومیان ۱:۱۲ به بعد).

کفاره

در فرهنگ فارسی معین واژه کفاره چنین تعریف شده است: «عملی که با انجام آن گناه پاک می‌شود». این کلمه در کتاب‌مقدس فارسی برای بیان طریقی به‌کار برده شده که خدا برای رفع و آمرزش گناه انسان فراهم آورده است. کلام خدا به‌وضوح بر جهان‌شمول بودن گناه، وخامت وضع بشر

و ناتوانایی انسان در مقابله با گناه تأکید می‌ورزد (رومیان ۲:۳، مرقس ۱۰:۱۸، اول پادشاهان ۸:۴۶، مزبور ۳:۱۴، اشعیا ۵۹:۲، کولسیان ۱:۲۱ و امثال ۱۵:۲۹). از این رو، لزوم کفاره بدیهی به نظر می‌رسد.

در عهدعتیق، نظام قربانی به‌عنوان طریقی که آشتی بین خدا و قومش را مجدداً برقرار می‌گردانید، عمل می‌کرد (لاویان ۱۷:۱۱). لازم به تذکر است که قربانی‌ها خود معرف فیض الهی بودند زیرا که مجازات گناه، مرگ گناهکار بود (حزقیال ۱۸:۲۰) اما رحمت خدا، قربانی دیگری را به جای شخص خطاکار می‌پذیرفت. لزوم گذراندن این قربانی به‌خوبی گواه آن است که واکنش خدای قدوس نسبت به گناه به حدی شدید است که بدون ریختن خون آمرزشی را نمی‌توان متصور شد (عبرانیان ۹:۲۲). عهدجدید، مرگ مسیح را به‌عنوان طریقی پاک شدن گناه و برقراری مجدد پیوند میان خدا و انسان معرفی می‌کند. مرگی که نتیجهٔ محبت خدا نسبت به بشر است (رومیان ۵:۸، یوحنا ۳:۱۶ و عبرانیان ۹:۲). مرگی که برای گناه و به‌جای ما است (رومیان ۴:۲۵، متی ۲۶:۲۸، عبرانیان ۱:۳، افسسیان ۵:۲، دوم قرنتیان ۵:۱۴ و ۲۱، اشعیا ۵۳، مرقس ۱۰:۴۵ و اول تیموتاوس ۲:۶).

زندگی و مرگ مسیح، معرف آن است که خدا مصرانه و جانبازانه در پی بدست آوردن دل پر آشوب و دردمند بشر است. خدا خود بهای آشتی را پرداخت و منتظر است تا انسان دست دراز شده به‌سوی او را بفشارد.

✚ عدالت یا پارسایی

کلمه‌ای که در ترجمهٔ کتاب مقدس قدیمی فارسی "عدالت"، در ترجمهٔ انجیل شریف "نیکی مطلق" و در ترجمهٔ هزارهٔ نو "پارسایی" ترجمه شده است، برگردان واژهٔ عبری *sedeq* "صدیق" در عهدعتیق و واژهٔ یونانی *dikaioynei* "دیکایوسونی" در عهدجدید است. صفت فاعلی همین کلمه در ترجمه‌های نامبرده به ترتیب "عادل"، "نیک مطلق" و "پارسا" ترجمه شده است. کلمهٔ "صدیق" احتمالاً از ریشهٔ عربی به‌معنی "مستقیم بودن" است و در نتیجه، مفهوم انطباق با یک مقیاس یا معیار را القاء می‌کند. اما این کلمه و مشتقات آن در کاربرد کتاب مقدسی معنای بسیار غنی تری دارد.

یکی از اجزاء تشکیل‌دهندهٔ معنای "صدیق"، مفهوم "رابطه" است. "صدیق" یعنی انطباق با معیاری که بر رابطهٔ بین دو طرف حاکم است، خواه رابطهٔ بین انسان با انسان، خواه رابطهٔ انسان با خدا. پس هرگاه در عهدعتیق کلمهٔ *صدیق* (عدالت-پارسایی) در مورد انسان به‌کار رفته و به رابطهٔ او با خدا اشاره دارد، مقصود زندگی مطابق معیاری است که بر رابطه و عهد خدا با قومش حاکم است. این معیار همانا مکاشفهٔ ارادهٔ خدا در تورات یا شریعت بود.

هرگاه همین کلمه در مورد خدا به کار رفته، مقصود این است که یهوه خدای کتاب مقدس هرگز بوالهوسانه عمل نمی‌کند، بلکه همیشه به عهد خویش با قوم خود وفادار است و مطابق معیاری که خود برای رابطه فوق مقرر کرده است عمل می‌کند. یکی از تعهدات خدا در این عهد، حمایت از قوم به‌هنگام ضعف، خطر و یا حمله دشمنان بود. از همین رو کلمه "صِدِیق" در بسیاری از موارد کاربردش در مورد خدا حاوی مفهوم دخالت و عمل نجات‌بخش او نسبت به قوم نیز هست. و این حتی در مورد زمانی که رابطه قوم با خود خدا به سبب گناه و عهدشکنی تیره می‌شود، صادق است. "صِدِیق" بودن یهوه بدین معناست که او در جهت اصلاح، شفا و تجدید رابطه قوم با خود اقدام می‌کند.

همه این مفاهیم در مورد معادل یونانی کلمه "صِدِیق" در عهد جدید، یعنی "دیکایوسونی"، نیز صادق است، با این تفاوت که در عهد جدید معیاری که بر رابطه قوم با خدا حاکم است نه انجام شریعت موسی، بلکه ایمان به مسیح و پیروی از اوست. بنا بر این، چه در عهدعتیق و چه در عهد جدید، وقتی "صِدِیق" یا "دیکایوسونی"، درباره انسان به کار می‌رود، مقصود داشتن رابطه درست با خدا و زندگی مطابق معیاری است که خدا برای این رابطه تعیین کرده است. "صِدِیق" یا "دیکایوس" کسی است که در رابطه درست با خدا بسر می‌برد و مطابق معیار حاکم بر این رابطه زندگی می‌کند. بنا بر عهد جدید، خصوصاً رسالات پولس، خدا کسانی را که مطابق معیار اعمال شریعت "دیکایوس" (عادل/پارسا) نیستند، "دیکایوس" می‌شمارد.

آشکار است که کلمه "عدالت" و "عادل" که در ترجمه قدیمی فارسی برای بیان این مفهوم به کار رفته، معنای درست را القاء نمی‌کند. کلمه "عادل" هرچند در ریشه حاوی مفهوم "راست" و "درست" نیز هست، در فارسی امروزی به معنی "دادگر" و "با انصاف" به کار می‌رود و صفت قاضی یا پادشاه است، نه افراد معمولی.

این با معنی کلمات فوق فاصله زیادی دارد. هرچند مؤمنان قدیم‌الایمان که با کتاب مقدس قدیمی بزرگ شده و در کلیساها تعلیم گرفته‌اند، معنای خاص کتاب مقدسی را از کلمات فوق درک می‌کنند، برای نسل نوین فارسی‌زبانان مسیحی که ترجمه قدیمی را دشوار می‌یابند و با زبان و فرهنگ قدیمی‌تر کلیسا آشنا نیستند، کلمات "عادل" و "عدالت" به هیچ وجه معنی صحیح را القاء نمی‌کند. کلمه "نیکی مطلق" هم که در انجیل شریف به کار رفته، ساختگی است و می‌تواند کج‌فهمی به بار آورد.

از همین رو در ترجمه هزاره نو کوشش به عمل آمد واژه‌های مناسبی جایگزین شود. یک واژه ممکن، "صالح" بود که معادل بسیار خوبی برای "صِدِیق" (عادل/پارسا) است، ولی در آن صورت، معادلی برای "صِدِیق" (عدالت/پارسایی) نمی‌داشتیم. معادل ممکن دیگر، "درستکاری" و "درستکار" بود. اما این‌ها به دلیل تأکید بیش از حد بر عمل همیشه و همه جا مناسب نبودند.

پس از بررسی بسیار، از دو واژه "پارسایی" و "پارسا" که از نظر حوزه معنایی به واژه‌های مورد نظر ما بسیار نزدیک‌اند سود جستیم. فرهنگ معین "پارسا" را چنین معنا کرده است: «آنکه از گناهان پرهیزد و به طاعت و عبادت و قناعت عمر گذارد؛ پرهیزکار، پاکدامن، زاهد، متقی، دیندار، متدین، مقدس.» به جرات می‌توان گفت که "پارسایی" و "پارسا" معادل‌های نزدیکی برای واژه‌های مورد نظر در کتاب مقدس هستند. تنها ضعف آن‌ها نو بودن و نامأنوس بودن‌شان است که با استفاده هر چه بیشتر از میان خواهد رفت. ضعف دیگر آن است که نمی‌توان آن‌ها را در مورد خود خدا به کار برد. ولی همخوانی در این مورد چندان ضرورت ندارد و می‌توان از کلمات مناسب دیگر در مورد خدا سود جست. امید داریم با تشویق و استفاده هر چه بیشتر مسیحیان فارسی‌زبان خصوصاً رهبران کلیساها، دو واژه زیبای "پارسا" و "پارسایی" با گذشت زمان جای خود را در واژگان مسیحی بیابند و این گنجینه را غنا و زیبایی هر چه بیشتر بخشند.

✚ صلیب

در عهدعتیق مجازات مرگ سنگسار بود اما گاه اجساد بر درختی باقی می‌ماندند تا برای متخلفین هشدار جدی باشد (یوشع ۱۰:۲۶، تثنیه ۲۱:۲۲-۲۳). یهودیان مرگ این اشخاص را به مثابه لعنت خدا بر زندگیشان می‌انگاشتند (غلاطیان ۳:۱۳) و جسد آنها می‌بایست پیش از غروب شب مدفون می‌شد (یوحنا ۱۹:۳۱). صلیب عیسی مطابق اشارات عهدجدید یادآور همان درختی است که در عهدعتیق سمبل لعنت و حقارت بود (اعمال ۵:۳۰، ۱۰:۳۹، اول پطرس ۲:۲۴).

تاریخ گواه آن است که فینیقی‌ها و کارتازها مجازات اعدام با صلیب را گاه اعمال می‌کردند اما این رومیان بودند که کاربرد گسترده آن را باب کردند. تنها بردگان و بدترین جنایتکاران به صلیب کشیده می‌شدند. مطابق سنت مسیحی، پطرس، رسول عیسی مسیح به شکل وارونه مصلوب شد که این واقعه با شواهد تاریخی دیگر همخوانی دارد.

رومیان به سه شکل دار (صلیب) به پا می‌کردند. یکی T شکل است که برخی بر این باورند که سمبل یکی از خدایان بنام تموز است. دیگری X شکل است که برخی از حواریون مسیح را بر آن مصلوب کردند. اما نوع متداول آن شکل است که گزارشات اناجیل با آن مطابقت دارد (متی ۲۷:۳۷، مرقس ۱۵:۲۶، لوقا ۲۳:۳۸ و یوحنا ۱۹:۱۹-۲۲).

در آن روزگار پس از آن که اتهام مجرم ثابت می‌شد، ابتدا او را به شدت شلاق می‌زدند. نوع شلاق و سنگینی ضربات به گونه‌ای بود که مجرم تا آستانه مرگ پیش می‌رفت. سپس او را مجبور می‌کردند که همانند یک برده صلیب خود را تا محل اعدام که همیشه خارج از شهر بود حمل کند و جرم او را نیز در این سفر دردناک با صدای بلند اعلام می‌کردند و همچنین به صورت مکتوب به همگان نشان

می‌دادند. مرگ صلیب نتیجهٔ درد و رنج تدریجی بود. گاه برای تسریع مرگ مجرمان، پاهای آنها را می‌شکستند (دو دزدی که با مسیح مصلوب شدند) اما این امر دربارهٔ مسیح رخ نداد زیرا که او پیشتر جان داده بود. اما برای کسب اطمینان از مرگ و برای اینکه بتوانند مطابق سنت یهود جسد را قبل از سبت دفن کنند، نیزه‌ای در پهلوی او فرو کردند (یوحنا ۱۹:۳۱ به بعد).

بدون شک مجازات اعدام با صلیب در زمرهٔ دردناک‌ترین مرگ‌هایی است که به تصویر در می‌آید. اما اناجیل گزارش مفصلی از آن ارائه نمی‌دهند و تنها به این عبارت «او را مصلوب کردند»، بسنده می‌کنند. مطابق انجیل متی ۲۷:۳۴ مسیح از نوشیدن مایعی که قدری از درد او را می‌کاست پرهیز کرد چرا که می‌خواست هشیاری خود را تا به لحظهٔ مرگ حفظ کند. همین امر او را کمک کرد تا به دزدی که با او مصلوب شده بود تسلی بخشد و همچنین آن هفت گفتار پایانی را بر صلیب بیان کند.

نویسندگان عهدجدید نه از منظر باستان‌شناسی و یا تاریخی بلکه از نقطه نظر درک الهیاتی و نجات‌شناسانه به صلیب علاقه نشان می‌دهند. به صورت خلاصه صلیب را می‌توان انجیل نجات دانست زیرا که عیسی مسیح برای گناهان ما جان داد. صلیب عامل آشتی خدا با بشرست (دوم قرن‌تیان ۱۹:۵). ایدهٔ برقراری صلح و آشتی‌ای که تمام کائنات را در بر می‌گیرد در رسالات افسسیان و کولسیان به چشم می‌خورد. صلیب دیوارهای جدایی نژادی و فرهنگی را از میان برمی‌دارد (افسسیان ۲:۱۴-۱۶). صلیب همچنین سمبل اتحاد ما با مسیح است (دوم قرن‌تیان ۵:۱۴)، اتحادی که همهٔ ابعاد زندگی ما را در بر می‌گیرد. صلیب برای مؤمنان به مسیح طریق زندگی است.

آبا +

... "آبا" واژه‌ای است آرامی، با حالتی تأکیدی، به معنی "پدر". این کلمه وارد زبان عبری شد و در تلمود بابلی مکرراً به کار رفت. در تلمود بابلی از این کلمه برای مخاطب قرار دادن پدر توسط فرزندش و نیز ربی‌ها استفاده شده است. این کلمه حالتی گرم و صمیمی را انتقال می‌داد و نیز حاکی از احترام فرزند به پدرش بود؛ اما در محافل یهودی، هیچ‌گاه برای مخاطب قرار دادن خدای متعال به کار نمی‌رفت.

در عهدجدید، این کلمه سه‌بار به کار رفته است، و در یونانی عیناً حرف نویسی شده است؛ در هر سه مورد، حالتی ندایی دارد برای خطاب خدا، و معادل یونانی‌اش نیز در کنارش آمده است ("آبا - پدر" - مرقس ۱۴:۳۶؛ رومیان ۸:۱۵؛ غلاطیان ۴:۶).

به نظر می‌رسد که این اصطلاح دو کلمه‌ای در کلیساهای یونانی زبان متداول بوده است و احتمالاً در آیین‌های نیایشی به کار می‌رفته است. (دعای ربانی در شکل آرامی‌اش احتمالاً با "آبا" آغاز می‌شده است).

این کلمه را قاعدتاً عیسی برای نخستین بار برای خدا به کار برد و به شاگردانش نیز اجازه داد که چنین کنند. پولس در کاربرد آن نمادی از فرزندخواندگی مسیحیان در مقام پسران خدا و بر خورداری از روح القدس را می بیند.

✚ فرزندخواندگی در عهد عتیق

در عهد عتیق به ندرت به فرزندخواندگی اشاره شده است. زبان عبری برای این عمل از هیچ اصطلاح فنی برخوردار نیست، و این عمل در احکام شرعی عهد عتیق به چشم نمی خورد. دلیل این امر شاید وجود چندین راه حل دیگر برای مساله نازایی در ازدواج در میان اسرائیلیان باشد.

چند همسری و ازدواج با برادر شوهر نیاز به فرزندخواندگی را کاهش می داد و اصل حفظ ملک در داخل قبیله (لاو ۲۵:۲۳؛ اعدا ۲۷:۸-۱۱؛ ار ۳۲:۶) از پاره‌ای از ترسهای والدین بی‌اولاد می کاست.

موضوع فرزندخواندگی در عهد عتیق به واسطه متون یافته شده در بین‌النهرین و سوریه به گونه‌ای چشمگیر روشن شده است. فرزندخواندگی در خاور نزدیک باستان عملی قانونی بود که شخص به وسیله آن داخل روابط خانوادگی جدیدی می شد، با امتیازات و مسئولیت‌های کامل و برابر با کسی که به واسطه تولد از چنین رابطه‌ای برخوردار بود. اگر این تعریف را به عهد عتیق اطلاق دهیم، موارد اندکی از فرزندخواندگی را تشخیص خواهیم داد که اکثریت آنها در پیدای ۱۲-۵۰ یافت می شود.

طبق رسوم قانونی متون میخی، برای آنکه ایلعازر وارث ابراهیم شود، (پیدا ۱۵:۳) و نیز برای اینکه پسران هاجر و بلهه و زلفه سهمی از ارث ابراهیم و یعقوب ببرند (پیدا ۱۶:۱-۴؛ ۳۰:۱-۱۳؛ ۲۱:۱-۱۰)، لازم بود رسم فرزندخواندگی انجام پذیرد. نامه‌ای از لارسا موجود است از بابل باستان که بیان می دارد که یک مرد بدون پسر می تواند غلام خود را به فرزندی بپذیرد.

پذیرش پسران متعه‌ها به فرزندی از گفته‌های ساره و راحیل تأیید می شود که گفتند «از او بنا شوم» (پیدا ۱۶:۲؛ ۳۰:۳) و نیز گفته راحیل که گفت «خدا... پسری به من عطا فرموده است» (پیدا ۳۰:۶). گرچه هیچ شهادی در مورد پذیرش یعقوب به فرزندی لابان موجود نیست (پیدا ۳۱:۳، ۱۸:۳۰؛ ۳۲:۳)، یعقوب خودش احتمالاً افرایم و منسی را به فرزندی پذیرفت. در جاهای دیگر عهد عتیق، موسی (خروج ۲:۱۰) و استر (استر ۲:۱۵) به احتمال بسیار قوی به فرزندی پذیرفته شده بودند اما احتمالاً مطابق قوانین غیر اسرائیلی.

ظاهراً در مز ۷:۲ فرمول فرزندخواندگی به کار رفته است («تو پسر من هستی» پیدا ۴۸:۵، «دو پسر ... از آن من هستند»). در عهد عتیق اشاره‌ای به آداب و رسوم فرزندخواندگی نشده، گرچه

رسم «ولادت یافتن بر زانوهای کسی» (پیدا ۳:۳۰؛ ۲۳:۵۰؛ ایوب ۳:۱۲) با تولد کودک و پذیرش او از سوی رئیس خانواده مرتبط است.

فرزندخواندگی جنبه‌ای الهیاتی نیز داشته است. ملت اسرائیل پسر خدا تلقی می‌شد (اش ۱:۲؛ ار ۱۹:۳؛ هو ۱:۱۱)، خاصه نخست‌زاده خدا (خرو ۴:۲۲؛ ار ۳۱:۹)، و پادشاه از تبار داود نیز از امتیازی مشابه برخوردار بود، گرچه بر بشریت او و مسئولیتش به همان اندازه تاکید شده بود (۲ سمو ۷:۱۴؛ اتوار ۲۸:۶؛ مز ۸۹:۱۹). همین گزینش الهی بود که در پس این گفته پولس قرار دارد که فرمود پسرخواندگی از آن قوم اسرائیل است (روم ۹:۴).

✚ فرزند خواندگی در عهدجدید

فرزندخواندگی در عهدجدید ریشه در قوانین روم ندارد که در آن هدف اصلی تداوم نسل والدینی بود که شخصی را به فرزندی می‌پذیرفتند؛ ریشه فرزندخواندگی در عهدجدید در رسوم یهودی می‌باشد که امتیازات خانوادگی را به فرزندخوانده انتقال می‌داد. این موضوع فقط در نوشته‌های پولس دیده می‌شود و رابطه‌ای است که به‌واسطه فعل خدا بر اساس فیض رایگان اعطا می‌شود و آنانی را که زیر شریعت قرار دارند فدیة می‌دهد (غلاطیان ۴:۵).

هدف و نتیجه آن تغییر جایگاه و موقعیت فرد است از بندگی به پسرخواندگی (غلاطیان ۱:۴)؛ این امر را خدا از ازل طرح ریخته بود و عیسی مسیح آن را به اجرا درآورد (افسیان ۵:۱). فریاد "ابا! پدر!" (رومیان ۸:۱۵ و غلاطیان ۴:۶؛ در چارچوب فرزندخواندگی) شاید فریاد سنتی هر غلامی بود که به فرزندی پذیرفته می‌شد.

پسرخوانده خدا از تمام حقوق خانواده برخوردار است، از جمله حق حضور در مقابل پدر (رومیان ۸:۱۵) و سهیم شدن به‌همراه مسیح در میراث الهی (رومیان ۸:۱۷). حضور روح خدا هم وسیله تحقق این پسرخواندگی است (رومیان ۸:۱۴) و هم نتیجه آن (غلاطیان ۴:۶). این فرزندخواندگی هر قدر هم از نظر جایگاه و موقعیت فرد کامل باشد، هنوز باید به‌هنگام رهایی خود خلقت از قید بندگی به‌گونه‌ای نهایی واقعیت بیابد (رومیان ۸:۲۱).

فرزندخواندگی به‌عنوان رابطه‌ای مبتنی بر فیض، به‌گونه‌ای تلویحی در نوشته‌های یوحنا در خصوص "فرزند شدن" (یوحنا ۱:۱۲؛ یوحنا ۳:۱-۲)، و در اعطای مجدد حقوق کامل خانوادگی به پسر گمشده (لوقا ۱۵:۱۹) و در کاربرد مکرر عنوان پدر برای خدا از سوی عیسی (متی ۵:۱۶؛ ۹:۶؛ لوقا ۱۲:۳۲) مشاهده می‌شود.

اهمیت فروتنی در آن است که این خصلت ریشه در ذات و شخصیت خود خدا دارد. مزمو ۱۱۳:۵-۶ بر این نکته تأکید می‌ورزد که خداوند با وجود جلال و تعالی خود با تواضع بر آفرینش خویش توجه دارد. خصلت فروتنی در سراسر عهدعتیق ستوده شده است (امثال ۳۳:۱۵ و ۱۲:۱۸) و برکات الهی غالباً بر اشخاصی جاری می‌شود که از این خصیصه بهره برده‌اند (اعداد ۳:۱۲). از سوی دیگر، تکبر همواره در کلام خدا نکوهیده شده است، برای نمونه بلشصر (دانیال ۵:۲۲) از تجربه تکبرآمیز نبوکدنصر عبرت نگرفت و از این رو به علت غرور خود از سوی دانیال سرزنش شد. در واقع فروتنی یکی از ملاک‌های مهم قضاوت پادشاهان و دولت‌مردان در پیشگاه خداست.

واژه فروتنی در زبان عبری ارتباط نزدیکی با مفهوم رنج و محنت دارد. مراد از رنج و محنت، سختی‌ها و مصائب است که ثمره آنها روحیه متواضع و قلبی پذیرای خداست. انجیل متی ۱۲:۲۳ به روشنی نتایج فروتنی و غرور را آشکار می‌سازد. آری، آن هنگام که در برابر خدا خم شویم، او ما را سرفراز خواهد ساخت. پولس رسول نیز در رساله فیلیپیان ۱۲:۴ از تجربه دشواری سخن می‌گوید، اما او با پذیرش شرایط خود، مجال بروز و رشد خصلت فروتنی را در خود می‌دهد. به واقع پولس از نمونه فروتنانه خداوند خود مسیح تبعیت کرد (فیلیپیان ۲:۸)؛ خداوندی که امتیازات الهی خود را به کناری نهاد و خود را پیوسته فروتن می‌ساخت و به همین سبب به جلالی فوق از همه نام‌ها دست یافت.

ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که متأسفانه فروتنی همچون خصایل دیگر الهی قابل جعل است. در واقع نمایش فروتنی و یا به عبارت دیگر فروتنی کاذب با مفهوم کتاب مقدسی آن تفاوت بنیادی دارد. فروتنی با خوار کردن خویش و همچنین خودآزاری نیز متفاوت است (کولسیان ۲:۱۸ و ۲۳). در ایام عهدجدید، در شهر کولسی معلمانی بسر می‌بردند که ریاضت بدنی (مرتاض‌گری) را با فروتنی یکی می‌دانستند، اما در عین حال خود را اشخاصی بسیار مهم و برجسته جلوه می‌دادند. پولس رسول چنین رویکردهایی را خلاف مفهوم واقعی فروتنی قلمداد می‌کند و در کولسیان ۳:۱۲ ایمانداران را تشویق به تواضعی اصیل می‌کند.